

اصل و نسب اشو زرتشت سپیتمان

مطالب مربوط به جناب آقای کهلان رو بررسی می کنیم ، نوشتن این مطالب دلیل درستی مطالب نوشته شده نیست بلکه ، جهت معرفی تفکراتیست که در حال رشد است و محققان و متفکران کشور با آنها آشنا شوند تا بتوانند سریعا از رشد این تفکرات جلوگیری نمایند . (شایسته آن است که علاج واقعه قبل از وقوع کرد) .

ایشون (جناب آقای کهلان) سرگذشت خود را برای بنده ارسال کرده اند و بنده بنا به وظیفه خود ، این سرگذشت را برای شما در ابتدای مطلب ایشان می نویسم ، تا با شخصیت ایشان بیشتر آشنا شوید . پس از آن به سراغ نوشتار امروز ایشان می رویم .

پیش از آنکه بحث امروز را آغاز کنم شایسته می دانم ، به اطلاع سایر دوستان برسانم که جناب آقای کهلان ، با استفاده از قسمت نظرات بحث مربوط به جشن پوریم ، یک نظر بسیار جالب به این نوشتار داده اند و جالب تر آنکه نظر ناصر پوربیزار را در این مورد تأیید می کنند . ایشان با ترجمه اسامی که بیان کرده اند ، نظرات پوربیزار را تأیید می کنند . امیدوارم ایشان با دید بازتری به مسئله پوریم بنگرند و حقیقت را دریابند ، بنده نظر خود را در مورد این جشن ، در همان مطلب داده ام . و دیگر نیازی به نوشتار بیشتر نمی بینم . همچنین ایشان یک ترجمه از نام خشایارشا داشته اند که بنده در مطلبی که در مورد زبان فارسی باستان خواهم نوشت ، پاسخ ایشان را خواهم داد .

دیگر آن که بنده سوالات خود را از آقای کهلان در پایان آخرین قسمت از مطالب مربوط به زرتشت خواهم نوشت و امیدوارم ایشان پاسخ گوی سوالات بنده باشند ، همچنین ایدوارم هرچه زودتر ایشان نتیجه ملاقاتشان را با موبدان زرتشتی ، برای بنده ارسال کنند تا بنده نتیجه آن را با شما قسمت کنم .

به علت طولی بودن متن امروز ، بحث را کم کرده و به سراغ جستار جناب آقای کهلان می روم . در صورتی که در مورد این مطلب سوالی دارید ، می توانید با استفاده از قسمت نظرات ، آن را بپرسید تا آقای کهلان پاسخگوی پرسش های شما باشند .

شرح مختصری از زندگی این جانب جواد مفرد کهلان محقق تاریخ اساطیری ایران

پدر تحصیل نکرده ام عزیز، خدمتکار پیر ارباب بزرگ روستاهای اطراف مراغه اسدالله آصف بود و مادر بیسواد و مسلولم دورنا مسئولیت خانه مان در روستای چیکان را داشت. بیشتر بچه های خانه از مرض سل مادر تلف می شدند. تنها بچه مسلول که به واسطه فیزیک نیرومند زنده ماند من بودم. سه تن هم که بدین مرض مبتلا نشده بودند زنده ماندند. خواهر

بزرگ دختر و برادر هاشم و خواهر کوچکتر از خود مهین. از این میان برادر که ۵ سال از من بزرگتر بود درس می خواند و راهگشای آینده من بود چه او با کتابهای تاریخ و جغرافی و کتابهای اساطیری از جمله شاهنامه به نثر آذری و فارسی که در خانه گرد می آورد من را عاشق و شیفته تاریخ و اساطیر ایران کرده بود. استعداد درسی من هم علاوه بر اینها در ریاضیات خوب بود و شاگرد اول کلاس مشرک ۱۰ نفری روستای چیکان و روستاهای اطراف آن بودم و در سال ششم ابتدائی معدلم بالای ۱۹ بود. بهار سال ۱۳۴۸ هجری از بنای قسمت جدید مسجد روستای چیکان که در کنار خانه مان بود ۲ مَهَر اوستایی / پهلوی بیرون آمد که من کلاس ششمی و روحانی روستا نور الله آن را به اشتباه کوفی پنداشتیم. در این ایام من در اراضی روستای مجاورمان علمدار بقایای یک آتشکده به نام قاین دگبه (دخمه استوار) را که مسجد روستا به آجرهای سبز ویرانه آن آراسته شده بود تشخیص داده بودم. مردم این روستا به حق اراضی روستای خود را بقایای شهری می پنداشتند چه آجرهای پخته شکسته و حتی سالم در اغلب اراضی این روستا قابل رؤیت بودند و یکی از خویشاوندان ما، پسر خاله پدرم، عبدالرحمان که در روستای قره بلاغ زندگی می کرد به هنگام عبور از رودک این روستا کوزه ای با محتوای مقدار قابل توجهی طلا پیدا کرده و در شهر مراغه به نان و نوایی رسیده بود. خود اراضی روستای چیکان پر از دخمه غارها و بقایای تنورها و قناتهای متروکه بود. اینها معلوماتی بود که من دانشجوی سال اول آبیاری دانشگاه تبریز و تازه خلاص شده از مرض ارثی مادری در دست داشتم. در همان سال با مطالعه آثار اوستایی استاد پور داود خصوصاً یشتها و یسناها و گزارش زاد و بوم زرتشت دکتر جمشید جی مدی در یافتن که روستای زادگاهی من چیکان همان شی چیکان (یعنی محل قضاوت) یعنی محل نگهداری اوستا در دوره ساسانیان بوده و آن آتشکده ویرانه که بعدها تبدیل به دخمه شده بوده، آتشکده معروف آذرگنسب بوده که استاد پور داود با پیروی از مارکوارت با حسرت به درستی مکان ویرانه آن را در اراضی شهرستان مراغه حدس زده بود. از همان سال شروع به گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران نمودم و در اواخر بهار سال ۱۳۵۷ آنها را در ۱۵ صفحه به وزارت فرهنگ و هنر گزارش کردم و تنها جواب تشکرآمیز و نا کافی آن را در اردوی عمران ملی بندر عباس دریافت کردم. در پاییز استاد ادبیاتمان دکتر بهروز ثروتیان خواست که آنرا از فصلنامه دانشکده ادبیات منتشر سازد که با طوفان انقلاب اسلامی مصادف گردید. در ادامه گزارش نتوانستم استادان سرکاراتی و ایرج افشار در تبریز و تهران به کشف این اماکن آستانه در خود متقاعد سازم و پیشنهاد حقیرانه انجمن زرتشتیان تهران را هم که می خواست آن را در ۱۵۰ صفحه به صورت کپی منتشر سازد مقبول طبع نیافتم. دو سال بعد به سبب عضویت در دانشجویان پیشگام دانشگاه تبریز از دانشگاه اخراج شده و سه سال بعد به طور قاچاقی سر از ترکیه در آوردم. در اینجا در جواب دوست پیشگام نزدیکم در جواب

این سؤال که چگونه این گونه قاطعانه ادعا می‌کند که زادگاه زرتشت را در یافته‌ای در صورتیکه این همه ایرانشناس خارجی و داخلی نتوانسته‌اند آن را کشف کنند، گفتم من زادگاه زرتشت را پیدا کرده و روی آن نشسته‌ام و به ریش بلند پروفسوری هم می‌خندم که این گونه حریصانه در دور و نزدیک به دنبال زادگاه زرتشت می‌گردد. دوستم اعتراف کرد که این پاسخ تو مرا ضربه فنی کرد. سال بعد من و دوستم در سوئد بودیم و اکنون بیست سال از آن می‌گذرد و ادامه گزارشات تبدیل به ۸ کتاب ریز و درشت شده که ۶ تایی آنها در سوئد و ایران منتشر شده است.

با عرض احترام جواد مفرد کهلان

گئومه بودا همان گئوماته زرتشت بوده است

چنان که دیدیم بنا به خبر یونانیان باستان از جمله هرودوت و پورفیریوس، گئوماته زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد - که به قرن تشکیل ادیان باستانی معروف است - شهره آفاق بوده است. به ویژه مردم آسیای شرقی را بسیار دوست داشته و او را می‌پرستیده‌اند. بنابراین، در اینجا این سؤال منطقی پیش می‌آید که پرسیم که مردمان سمت آسیای میانه و هندوستان و چین وی را تحت چه نام و نشانی می‌شناخته‌اند؛ خصوصاً با علم بر این که وی مدتی در آن سمت و سوی، در باختر (بلخ) سکونت داشته و در آنجا هم رهبر سیاسی و هم رهبر دینی بوده است. همانجا که بعداً مرکز اصلی بودائیگری شده بود و معبد معروف نوبهار بلخ در آن قرار گرفته بوده است؛ همان معبد بودایی - زرتشتی که نظامی در اسکندر نامه خود در مورد آن چنین سروده است:

به بلخ آمد و آذر زردهشت به طوفان شمشیر چون آب کشت

بهاردل افروز در بلخ بود کز و تازه گل را دهن تلخ بود

پری پیکرانی در او چون بهار صمنخانه‌ها بی‌چو خرم بهار

شواهد و دلایل لغوی و تاریخی روشنی معلوم می‌دارند که خود گئومه بودای تاریخی کسی جز گئوماته زرتشت نبوده است که بعداً آیینهایشان در شرق و غرب فلات ایران به صورت دو مکتب جداگانه‌ای درآمد و در هر دو حالت آن از فلات ایران به تبعید رفته و در شکل بودایی آن در شرق آسیا شکوفا شده است. در ای جا دلایل خود را در باب یکی بودن بودا و زرتشت به اختصار ارائه می‌دهیم:

۱- بودا به معنی منور و روشن است و اسم اصلی زرتشت یعنی سپیتاک نیز به معنی سفید و روشن می‌باشد. افزون بر این

لقب مهم ایشان یعنی گئومه (دانای "گانهها"، یعنی دانای سرودهای دینی) و گئوماته (دانای سرودهای دینی) یا همان پاتی

زیت (نگهبان سرودهای دینی) هم یکسان است. می دانیم که گاتها (گاهاها) از سوی دیگر سرودهای دینی خود زرتشت به شمار می آیند.

۲- نام والدین بودا یعنی سود دهودانا (مخلوق دانا و پاک تن) و مهامایا (دانای بزرگ) به وضوح با اسامی والدین زرتشت یعنی سپیتمه (دانای سفید رخسار) و آمیتی دا (ماندانا، دانای خانه) مطابقت دارد

۳- هر دو در قرن ششم پیش از میلاد در سمت شمال هندوستان و شرق فلات ایران فعالیت روحانی- سیاسی داشته و معبودشان یعنی برهما (خالق دانا) و اهورمزدا (سرور دانا) اسامی یکسانی داشته اند.

۴- مطابق اخبار منابع بودایی و ایرانی شهر زادگاهی این هردو رهبردینی در محل تجمع جنگجویان قرار داشته که در نزدیکی آن کوه مرتفع و پربرفی (= هیمالیا، سهند) واقع شده بود. منظور از هیمالیا یعنی کوه پر برف در اینجا همان کوه سهند آذربایجان است.

۵- محل فعالیت سیاسی و فرهنگی گئومه بودا با قبیله سکیا و شهر کاپیلاویستو (خاک سرخ) پیوسته است؛ متقابلاً مطابق منابع کهن یونانی و ایرانی ناحیه ساتراپی گئومه زرتشت ، سرزمین سکاییان دربیکی (سکاییان برگ هئومه، دریها) و شهر سوورگانه (شورگان، یعنی جایگاه سرخ رنگ) در نزدیکی بلخ (سمت غرب آن) و خود بلخ (= محل تقسیم آبها) بوده است. افزون بر این می دانیم رودی به نام سرخاب در سمت شرق شهر بلخ جاری است.

۶- محل مدفن بودا یعنی کوسینا گارا (کوهستان مردم نیک بخت) به وضوح یادآور محل دخمه گئومه زرتشت یعنی سیکایا اووتی (یعنی آبادی خوشبختی، روستای سکاوند شهرستان نهاوند باختران) در ناحیه کاسیان باستانی و مادهای سگارتی (سنگ کن) می باشد. قابل تذکر است که نام کاسیان (اسلاف لران) به صورت کوسیان نیز ذکر گردیده است: ترجمه نام کاسیان در نام لران بختیاری و نام شاهنامه ای ارمائیل (یعنی مردم آسوده) برجای مانده است.

۷- فرقه بودایی ماهایانای ژاپنی ها گئومه بودا را نظیر گئومه زرتشت دارای افکار و آمال سوسیالیستی معرفی می نماید. افزون بر این که این هردو تعلیمات اخلاقی اساسی خود را بر روی سه اصل پندارنیک ، گفتارنیک و کردارنیک بنیاد نهاده اند. علاوه بر این که هردو مخالف ایجاد معابدخرافه پرستی و مردم فریبی بوده اند. گفتنی است که بودا برای طبقه برهمنان یک بیگانه محسوب می شد. معهدا گئومه زرتشت تحت نام گئومه دیگری نزد برهمنان بومی شده است. چون گئومه

نامی که به عنوان سراینده قسمتی از وداها معرفی شده باید همان گئومه زرتشت باشد چه عنوان مناسب فرمانروایی خانوادگی وی یعنی راهوگنه (کشنده راهزن) و همچنین لقبش یعنی انگیراس (فرد باشکوه و تنومند) به وضوح یادآور لقب

گئوماته زرتشت بلند قامت یعنی تنائوکسار (یعنی دارای تن بزرگ) است. سرودهای ودایی وی از جمله دریاب آگنی (آذر، ایزد آتش) و برهما (اهورامزدا، در مقام ایزد دانایی و آتش) می باشد. تحت این نام و القاب وی در رزنامه بزرگ هندوان یعنی مهابهاراته نیز یاد شده است ناگفته نماند گئومه بودا در اساطیر به هیئت برهمنی جوان به نام مگه (مغ) پدیدار میشود که این به وضوح تعلق وی را به طبقه روحانیان ماد یعنی مغان آشکار میگرداند.

۸- سرانجام گفتنی است دوست و خویشاوند و نخستین خواری بودا یعنی آناندا (ناندا، دانا به طرق مختلف) و زنش یشودهارا (دارنده پاکی) به ترتیب مطابق با همان مدیوماه (دانای شایسته) پسر عم و نخستین مرید زرتشت و هووی (نیک نژاد) زن زرتشت می باشند. در خبرمولوی که زاده بلخ بود زرتشت - بودا تحت عنوان صوفی فرزانه ای به نام ابراهیم ادهم (یعنی ابراهیم بور) ظاهر گردیده است. ابراهیم خلیل (کاووس) در واقع نام جدّ جدّ مادرزرتشت بوده است.

۸- نام پسر بودا یعنی راهوله (= روی هوره) با نام خورشیدچهر پسر زرتشت مترادف است.

هود قرآن وهامان تورات در اصل همان سپیتمه و زرتشت سپیتمان می باشند

در زمانی که ادیان باستانی مهم جهان شکل می گرفت یعنی تقریباً حدود بین سالهای ۳۳۰-۶۰۰ پیش از میلاد ایران ابرقدرت شناخته شده جهان بود و بدین سبب تورات و قرآن نیز نظیر تاریخ هرودوت حاوی اخبار زیادی در باب ایرانیان می باشند: میدانیم در قرآن از قومی باندۀ یعنی معدوم شده ای به نام عاد سخن رفته که رهبر دینی- سیاسی اصلی ایشان هود نام داشته است. نگارنده را قبلاً عقیده بر این بود که هود در اصل همان هوتها یعنی ایزد باران و رعد کاسیان (اسلاف لُران) بوده است؛ ولی اخیراً دلیل منطقی تری یافته ام که نظر قبلی را منتفی مینماید چه کاسیان حکمرانان بین النهرین در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد بوده اند و این نسبت به زمان محمد و قرآن بسیار دور است. ثانیاً خود نام عاد ارتباط و تلافی با نامهای کاسی (آرمانی و خوشبخت) و لُر (نوازنده) نداشته است. ثالثاً از هود به عنوان رهبر دینی مردم عاد یاد شده، نه خدای قبیله ای ایشان؛ بنابراین بنابه دلایل آشکاری که ذیلاً شرح داده خواهد شد قوم عاد باید همان قوم فراموش شده مغان باشد که از مادها (نجبا) بوده اند. زیرا هم نام قوم و هم نام رهبر نامی ایشان مناسبتی تامّ با قوم عاد و رهبرشان هود (=هوم اوستا، دانای نیک) دارد: چه نام قوم مغان یعنی واژه مغ دقیقاً به لغت اوستایی به معنی انجمنی است که این از سوی دیگر معنی لفظی نام عبری عاد نیز می باشد. در کنار آن کلمات سامی حوت در زبان کُردی (به معنی مرد بلندقامت، لندهور) و هود زبان عبری را داریم که به معنی باشکوه و درخشان است. بنابراین به سمت گئوماته زرتشت بلندقامت کشیده می شویم که هم منابع یونانی و هم اساطیر زرتشتی صریحاً به قامت بلند وی اشاره کرده اند. اصلاً مسلم به نظر می رسد دو نام اساطیری

لندهور (پسر خورشید) و عوج ابن عنق (اوج ابن خنوک)، به معنی لفظی مرد بلندقامت فرزند مرد درخشان متعلق به گئوماته زرتشت (سپیتاک، بودای بامیان) باشند؛ چه همانطوری که ذکر شد نام پدر زرتشت (سپیتاک) یعنی سپیتمه را می توان سفید رخسار و نورانی معنی نمود. در باب مورد غضب ایزدی قرار گرفتن قبیلهٔ مغان (عاد) باید بگوییم، چنان که هرودوت خاطر نشان میکند در روز قتل گئومات (پاتی زیت) قتل عام بزرگی از مغان به راه افتاد. این واقعه در تورات به صورت اسطورهٔ قتل هامان (نیک اندیش، یا پسر هوم، گئوماته زرتشت) - به دسیسهٔ استر (ستاره) و مردخای (شاهکش) - و جشن دشمن کشی یهود یعنی پوریم (به معنی لفظی بخت و قرعه) متجلی شده است: هرودوت نیز از قرعه کشی داریوش و شش تن همدستان وی سرپادشاهی ایران سخن می راند که بعد از قتل گئوماتای مغ و مغ کشان صورت گرفته است. قابل توجه است عنوان خانوادگی هامان یعنی همداتای (مجری قانون) مترادف با از آن گئومهٔ وداها میبا شد. مطالب اساطیر اسلامی نیز در رابطه با هود و قومش عاد بسیار قابل توجه می باشند چه ضمن آنهاهی که در قصص الانبیاء گردآوری شده اند، در باب هود و قومش عاد از اسامی زئورا (زرین، به عنوان نیای قوم بلند قامت عاد) و زینا (ذانا، دانا، به عنوان مادر هود و دختر نوح) یاد گردیده که به وضوح یادآور نامهای زرتشت (دارندهٔ پیکر زرین) رهبر بلندقامت مغان و آمیتی دا (ماندانا) به معنی لفظی دانای خانه است که مادر سپیتمان زرتشت و دختر آستیگ (لمک) بوده یعنی همان کسی که در تورات پدر نوح به شمار رفته است. از سوی دیگر از بررسی عمیق تر اسطورهٔ قرآنی هود معلوم میگردد که آن هودی که عامل مغضوب شدن و کشتار گردیدن قوم عاد میشود نه خود گئوماته زرتشت "سپیتاک" بلکه خود همان داریوش قاتل گئوماته زرتشت بوده که مگافونی یعنی مغ کشی (عادکشی) به راه انداخت؛ طبق منابع یونانی و ایرانی این قاتل و مقتول در لقب و نام سپندات (مخلوق مقدس) مشترک بوده اند و سپندات پسر ویشتاسپ (حامی زرتشت)، نام داریوش را - که به معنی نگهدارندهٔ خوبی است - بعد از قتل گئوماته زرتشت سپیتاک برای جلب رضایت و اعتماد همدستان پارسی خویش برای خود انتخاب نمود. طبق مندرجات قرآن خدای بزرگ (اهورامزدا، انلیل بابلیان) به حمایت از هود (در این جا منظور داریوش، سپندات پسر ویشتاسپ) قوم عاد، ملت هود (منظور مغان تحت فرمان گئوماتهٔ مغ | زرتشت سپیتاک پسر سپیتمه |) را منقرض نمود. طبق مندرجات قرآن خداوند بزرگ به حمایت از هود (منظور هوم عابد) قوم عاد، ملت هود را منقرض نمود. متقابلاً طبق اوستا ایرانیان عقیده داشتند که در توفان و کولاک بزرگ نجات هوم (جمشید، سپیتمه، گودرز دستگیر کنندهٔ افراسیاب) و یاران وی به یاری هورا مزدا (سرور بزرگ و دانا) صورت گرفته است. از آن جاییکه گفته شده قوم عاد به وسیلهٔ طوفان شدید نابود شد (یعنی همان اسطورهٔ پناه گرفتن آریاییان در ور جمکرد جمشید در توفان و کولاک بزرگ)، پس در اینجا هورامزدا در مقام قرینه های بابلی و ودایی خویش یعنی انلیل و

وارونا ظاهرگشته است که ایزد آسمان معرفی شده اند و آمده است که دم آنها باد و طوفان است. به نظر می رسد که نام خدای کاسی رعد و برق و باران یعنی هودها نیز در اینجا درپدید آمدن و شکل گرفتن نام هود نقشی ایفاء کرده است. به هر حال قرآن حقّ مطلب را در مورد زرتشت بلندقامت و پدروی هوم (هود) ادا کرده و تنها تحت همین اسامی صالح دارنده شتر زرین (که نامش در قرآن همواره با نام هود همراه می باشد) و هود از او و پدر وی بیش از بسیاری از انبیای دیگر اسم برده است.

ایوب و زکریای تورات و لقمان و صالح قرآن (دارنده شترزرین) نیز همان زرتشت سپیتمان می باشند نام لقمان حکیم قرآن به معنی فرزانه درشت اندام به وضوح حاکی از یکی بودن وی با گئوماته زرتشت (بودای بامیان) می باشد. ضمن این مقاله سند این موضوع ارائه گردیده و اثبات یکسانی زرتشت با زکریا و صالح به مقاله دیگری موکول میشود. ابتدا این سؤال پیش می آید که آیا در تورات نیز نام و نشانی از زرتشت به میان آمده است یا نه. به نظر من جواب آری است چه ایوب (به معنی لفظی مورد خصومت قرار گرفته) به وضوح، همان زرتشت سپیتمان است که این با داستانهایی که مربوط به دوران کودکی و خصوصاً نو جوانی وی می باشد کاملاً جور در می آید چه داستانهای زندگی سرشار از خصومتهایی است که بر وی روا شده است. این نام توراتی و قرآنی در خود تورات به معنی " فرد مورد خصومت و امتحان خدا قرار گرفته " مفهوم شده است. بسیار جالب است که در کتاب تاریخی کهن فضایل بلخ نام زرتشت با همین صورت عبری آن یعنی ایوب بیان شده است. سامی نبودن و بیگانه بودن این نبی توراتی و قرآنی از آن جا مشخص می گردد که برای وی شجره نامه ای ذکر نمی گردد. چنان که اشاره شد قرآن این نام توراتی زرتشت را نیز می شناسد، ولی در آن وی بیشتر تحت همان عنوان صالح (نیکوکار) و پدرش هود (دانای نیک) معرفی گشته و سوره یازدهم آن به نام آنها هود خوانده شده است. در تورات نیز - که در آن نام هود ذکر نمی شود - نامی از عباد به میان آمده که در رابطه با لمک (آستیگ، آخرین پادشاه ماد) است؛ اما در این جا آن نام زن اسطوره ای لمک به شمار رفته است که در واقع اشاره به نام قبیله مادی مغان (قوم عاد) می باشد. قابل توجه است که از این طوفان خانمان بر انداز و قتل عام در اسطوره توراتی ایوب نیز یاد می شود که در این وقایع اسفناک وی خانواده و کسان و ثروت خویش را از دست می دهد. تورات مطابق اوستا تعداد دختران ایوب - زرتشت را سه تن آورده است، ولی تعداد پسران ایوب هفت تن و تعداد پسران زرتشت سه تن ذکر شده اند. اساطیر اسلامی مذکور در قصص الانبیاء - که ایوب را مانند گئوماته / زرتشت حامی فقرا معرفی می نمایند - تعداد دختران ایوب را همان سه تن و تعداد پسران وی را چهارتن ذکر می کنند که به رقم اوستایی و پهلوی فرزندان زرتشت سپیتمان

یعنی سه پسر و سه دختر بسیار نزدیک است. در تکمیل اثبات یکی بودن ایوب و زرتشت گفتنی است که طبق روایات اسلامی و کلیمی و زرتشتی دایه دوران مباحث موفقیت آمیز و مصائبشان زنی است که تصور میکند زرتشت - ایوب توسط گرگ دریده شده است. باید خبر یکی بودن ایوب و زرتشت توسط یهودیان بومی سمت بلخ به نویسنده کتاب فضایل بلخ رسیده باشد چه در دوره مسلمانان یهودیان در نواحی بلخ و شهر میمند (یهودیه افغانستان) بومی بوده و از عهد باستان در این نواحی به امر تجارت اشتغال داشته اند چون منابع کهن آشوری و یونانی از اعرابی شرقی صحبت می دارند که بین بلخ و گرگان می زیسته اند. پیداست که منظور از اعراب شرقی در اینجا خویشاوندان کلیمی ایشان بوده اند: گفتنی است که نام تاتها و تاجیکان (دادیکان خبر هرودوت) - که آنها را نام اولاد یهود و اعرابی به شمار آورده اند که در میان ایرانیان بزرگ شده اند - باید متعلق به همین یهودیان شرقی باشند. بر این اساس نامهای دادیک (عادل)، تات (به عبری یعنی بخشنده متمول)، تاجیک، تازی، ذت و سرت را می توان صاحبان عادل کالا و تاجرامین گرفت چه یونانیان باستان این مردم را خیر نامیده اند. زبان ایرانی اینان بی تردید از دربیکیها (پارسیان دروسی، سکاییان برگ هئومه، دروپیکیان، دریها) گرفته شده است. خود دربیکیها و دادیکان در هم آمیخته و ملت تاجیک را تشکیل داده اند و اکنون دری تنها به زبان ایشان اطلاق میشود. جالب است که تاتهای آذربایجان به دین کلیمی خویش باقی مانده اند، گرچه از لحاظ زبان ایرانی شده اند. نام هندواروپایی کهن چین و آسیای میانی یعنی سریکا باید در اصل متعلق بدینها بوده باشد چه همانطوریکه اشاره شد تاجیکان ماوراءالنهر را سارت (سرها، صاحبان کالاها) نیز خوانده اند. بر این اساس گئوماته زرتشت به هنگام فرمانروایی باختر (بلخ) با این مردم تجارت پیشه یهودی - ایرانی تماس نزدیک داشته است. دلایل قاطعی که جای هیچگونه شک و شبهه ای در یکی بودن زرتشت و ایوب باقی نمی گذارند یکی همانا مشترک بودن نام دختران ایشان است چه نام ایشان که به ترتیب فرنی (فزون)، ثرتی (نهایی) و پوروچیستا (جوان پر دانش) بوده در تورات به جمیمه (فزون)، قصبه (آخری) و قرن هپوک (جوان زیبا) ترجمه شده است. و دیگری مشترک بودن نام زادگاه ایشان است: ایوب تورات اهل ناحیه غریبه ای به نام عوص به شمار رفته است. این کلمه در زبان اوستایی به معنی شهر واقع در بلندی است. بنابراین معلوم میشود که مراد از آن همان شهر رغه آذربایجان بوده که بیشتر تحت نامهای قسمت میانی آن به برزه و هروم بوده که این هر دو به معنی شهر واقع در بلندی می باشند. چنان که گفتیم این شهر، خاستگاه و محل فرمانروایی اولیه زرتشت بوده است. چنانکه گفته شد ایوب تورات اهل ناحیه ای به نام عوص به شمار رفته است. این کلمه در زبانهای ایرانی از ریشه همان کلمه اوس اوستایی بوده و به معنی مرتفع می باشد. این معنی وقتی بسیار قابل توجه میگردد که در می یابیم خود نام شهر زرتشت یعنی برزه (رغه) نیز به همین است. هود قرآن

را در زبانهای عربی و عبری همچنین می توان مترادف باللقاب زرتشت یعنی گئوماته و گئومه وپاتی زیت به معنی دانای سرود دینی گرفت. بنابراین به طور قطع و یقین می توان گفت که نام هود قرآن از ترجمه همین القاب سپیتاک زرتشت (درخشان و دانای سرود دینی) و نام پدر وی هوم (دانای نیک) حادث شده است. به طوری که گفته شد خود نام زرتشت در مجموع به معنی دارنده تن زرین و نورانی می باشد و جزء اول نام زرتشت نیز به شکل ایرانی آن در نام زئورای اساطیر اسلامی، به معنی زرین باقی مانده است. به طوریکه بیان کردیم این، نام نیای اسطوره ای قوم عاد (مغان) به شمار آمده است. چنانکه اشاره شد تورات واقعه کشته شدن گئوماته زرتشت را در داستان استر و مُردخای بیان می کند: در اصل این اسطوره هدسا(استر) همان آتوسا دختر معروف کورش می باشد که به عقد کمبوجیه نیز در آمده بود و مُردخای (در اصل مردیو کای، "حاکم روستاهای بسیار") از سویی همان مردیس (دارای روستاهای فراوان، برادر گئومات)، از سوی دیگر بر دیه پسر کورش است و شخص وزیر شاه یعنی هامان(حافظ سرودهای دینی، به عبری یعنی فراوان زمزمه کننده) خود گئوماته زرتشت است که به قول داریوش معابدی را که وجودشان با آیین مغان سازگاری نداشت ویران میکرد و پادشاه عامل قتل هامان (گئوماته زرتشت) نه خشایارشا بلکه پدر وی داریوش میباشد. دشمنان ادعایی مورد کشتار یهود هم در اصل همان مغان بوده اند که در آغاز حکومت داریوش، روز قتل گئومات، به تعدادی (شاید نه چندان زیاد) کشتار شدند. به هر حال شایع بوده که پارسیان روز قتل گئومات مغ کشی (به قول یونانیها ماگوفونی) وسیعی راه انداختند و این روز را بعدها به طور مفصل جشن می گرفته اند. در تورات این مغ کشی را یهود با جشن پوریم خویش مطابقت داده اند. کتسیاس مورخ یونانی نیز نظیر تورات از شکایت گئومات (سپندات، سپیتاک وپاتی زیت خبر هرودوت، هامان تورات) از بردیه در حضور شاه (در این جا منظور کمبوجیه) و به قتل رسیدن بردیه سخن گفته است. در اساطیر دوره اسلامی زرتشت تحت عناوین علوان (بلند قامت) و شُداد (قوی) نیز آورده شده است که در این اسامی مفهوم لقب زرتشت یعنی تنائوکسار (بزرگ تن) بهتر بر جای مانده است. گفتنی است شُداد فرزند عاد (مغ) به شمار رفته و علوان نام سردار وی تصور گردیده است. نام سرزمین شُداد یعنی ارم که در تورات با نام اسطوره ای ظلّه (یعنی دلخوشی) مشخص گردیده است باید همان سرزمین لران بختیاری باشد چه نام اوستایی فرداخشستی (=بختیار) نیز نیای اسطوره ای مردم همین سرزمین را نشان می دهد. می دانیم که گئوماته- زرتشت در جوار سرزمین لران و گردان به قتل رسیده است و نامهای اساطیری ارماییل و کرماییل در شاهنامه نشانگر لرها و کردها می باشند. گفتنی است مفهومی مشابه با ارم (سرزمین آرامش و آسایش) در کنار رود کورای قفقاز نیز وجود داشته است چه منابع کهن ارمنی و یونانی نامهای آنجا را گاردمان (بهشت) و کامبیس (سرزمین کامروایی) آورده اند.

بزرگان تاریخ ساسانی

این سری از مطالب در مورد شخصیت های بزرگ تاریخی ایران زمین هست ، که مربوط به دوره پیش از اسلام میشه ، نویسنده این مطالب جناب کوثر شرافتی هست و مطالب نوشته شده از جانب ایشون ، به خودشون مربوطه ، توجه داشته باشید که نوشتن مطالب دیگران ، به معنای تایید درستی و یا عدم صحت مطالب اونها نیست ، بلکه چنانکه همیشه گفته ام ، این مطالب ، مطالبی است که محققان ، باید از آنها در تحقیقات خود استفاده کنند

مطلب امروز در مورد چند تن از بزرگان ساسانیانه .

بزرگمهر

بزرگمهر یا بوزرجمهراز وزیران لایق ساسانیان بود.او ابتدا معلم هرمز (پسر انوشیروان) بود و وقتی شاه دانایی وی را دید او را به وزارت برگزید.در زمان او هدیه ای از سوی شاه هند به ایران فرستاده شد .آن هدیه شطرنج بود و نامه آنها بدین مضمون:همانگونه که دولت ایران همیشه بر ما حاکمیت داشته باید دانشمندان آن دیار هم استحقاق این برتری را داشته باشند،و اگر چنین باشد دریافتن چگونگی بازی شطرنج (شترنگ)برای ایشان دشوار نخواهد بود در غیر این صورت دولت شما باید باجگزار ما گردد.در عرض سه روز بزرگمهر این بازی را حل کرد و خود بازی (نرد) را اختراع کرد که چون هندی ها موفق به انجام آن نشدند مجبور به دادن باج به ایرانیان شدند.او کتاب مهمی به نام پند نامه بزرگمهر را نوشت و در زمینه نجوم نیز تحقیق کرد.در پایان بین سالهای ۵۹۰ تا ۶۰۳ خسرو پرویز از وی کینه گرفت و فرمان داد بینی و لبهای او را ببرند. هنگامی که این فرمان را به بزرگمهر گفتند،پاسخ داد:آری لبهای من بیش از این سزاوار است.خسرو گفت: از چه رو؟گفت از آن رو که نزد خاص و عام تو را به صفاتی ستودم که دارای آن نبودی و دلهای رمیده را رو به تو نمودم،و خوبی‌هائی از تو پخش کردم که تو سزاوار آن نبودی.ای بدکارترین خسروان،با آنکه یقین بر پاکی و نیکی من داشتی،مرا به گمان بد می‌خواهی بکشی؟پس که را به دادگری تو امیدی تواند بود و به گفته تو دل تواند بست؟ خسرو پرویز،از این سخن برآشت و فرمان داد بزرگمهر را گردن زدند.

خسرو پرویز

خسرو دوم معروف به خسرو پرویز پس از پدرش هرمز چهارم پادشاه ایران شد.او ابتدا با بهرام چوبین جنگ کرد که شکست خورد و به رم گریخت.در آنجا به شرط واگذاری قلعه دارا و ارمنستان به دولت رم از آنان نیروی کمکی گرفت.در جنگ دوم او بهرام را شکست داد و خود پادشاه شد.وی چندین هزار زن رسمی و غیر رسمی داشت و معشوقه مشهور او شیرین شاهزاده

ارمنی بود. تا وقتی مریس پادشاه رم بود روابط دو کشور حسنه بود. اما در سال ۶۰۳م مریس کشته شد و پسرش به ایران پناه آورد. خسرو به پاس حقوق امپراتور مقتول، جانشین او را به رسمیت شناخت و روابط تیره شد. جنگی در گرفت که از سال ۶۰۳ تا ۶۲۷ طول کشید. فتوحات بسیاری نصیب خسرو شد حتی صلیب مسیح(ع) را به ایران آوردند. در آن زمان ایران به حدود زمان داریوش رسید حکومت در رم به هراکلیوس واگذار شد و او پس از چند بار شکست در برابر ایران، بالاخره در آخرین جنگ خسرو از میدان گریخت. در همان زمان پیامبر(ص) برای خسرو نامه ای نوشت و او را به اسلام دعوت کرد اما خسرو نامه را پاره کرد چون معتقد بود نام پیامبر زودتر از نام او نوشته شده. این اعمال و شکست او از رم باعث نفرت مردم و بزرگان شد پس وی را زندانی و در سال ۶۲۸م با کمک پسرش قباد دوم او را کشتند. پرویز عاشق بی قرار زن و زر و دستار خواسته و تجمل بود. در طول مدت سلطنت خود به قول صاحب کتاب حبیب السیر تعداد صد گنج و به عقیده سایر مورخان هفت گنج تدارک دید. نامهای آنها به شرح زیر است: گنج عروس، گنج بادآورد، گنج خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته(یا ساخته)، گنج خضراء، و گنج شادورد که در اصطلاح عامه به هفت خم خسروی معروف است. خسرو پرویز سه هزار زن داشت، و دوازده هزار کنیزک ساز زن و بازیگر، و شش هزار مرد پاسبان او بودند، ۸۵۰۰ اسب مخصوص سواری او بود، ۹۶۰ فیل، ۱۲۰۰۰ استر مخصوص بردن بنه و هزار شتر داشت این پادشاه بیش از هر کس به جواهرات و ظروف و اوانی گرانبها و امثال آن علاقه داشت. ثروت و تجمل دربار خسرو پرویز در تاریخ ایران نظیر ندارد.

بهرام گور

پسر یزدگرد اول متولد فروردین و مردی خردمند که روی انگشترش نوشته بود: کردار نیک مایه ستایش است. وی در همان ابتدا بر سر تصاحب تاج و تخت با خسرو (از خویشان یزدگرد) رقابت کرد. پس تاج را میان دو شیر گذاشتند و قرار شد کسی که بتواند تاج را برآید، شاه باشد. و بهرام موفق شد و بهرام شیران نام گرفت. او نزد نعمان پادشاه حیره(شهری نزدیک کوفه) پرورش یافت. با دولت هون که در آن زمان خطری جدی برای ایران و جهان بود، جنگ کرد و پادشاه آنان را کشت و تاج او را در آتشکده آذر گشنسب قرار داد. جنگی نیز با رم داشت. چون دولت ایران رفتار بدی با مسیحیان کشورش انجام میداد. در نهایت به سال ۴۲۲ صلح نامه ای ۱۰۰ ساله نوشتند. در زمان او ارمنستان بطور کامل از آن ایران شد. بهرام به شکار گور خر علاقه بسیاری داشت به همین خاطر به او لقب بهرام گور داده اند. وی ضمن یکی از همین شکارها به درون باتلاقی فرو رفت و مرد. این واقعه در سال ۴۳۸ م اتفاق افتاد. وی در شوش دفن شد و مدت پادشاهی اش ۶۳ سال بود.

:: سکه های هخامنشی ::

مطلب راجع به سکه های هخامنشی البته کامل نیست امیدوارم همین قدرش بتونه کمکتون کنه تا کاملش رو بخونین

در دوره هخامنشیان صنایع کوچک در ایران رشد نکردند ، زیرا تنها مشتریانی که می توانستند این قبیل صنایع را زنده نگاه دارند ، پادشاهان و بزرگان کشور بودند که بیشتر اوقات کارهای خود را به هنرمندان خارجی سفارش می دادند . میناگران و حکاکان بابلی ها ، یا فینیقی ها بودند . احتمالاً سکه های زمان داریوش را که در کارگاه های سارد ساخته می شدند و هخامنشیان به مصرف مبادلات با کشورهای تابعه خود در مدیترانه می رساندند و در خود ایران چندان بکار نمی رفت . این مسلم به نظر می رسد که نخستین پادشاهان هخامنشی ، سیروس و کامبیز (کوروش و کمبوجیه)، احتیاجی به ایجاد سکه مخصوص به نام خود نداشتند و از مسکوکاتی که آن وقت در آسیای صغیر در جریان بود و در ایران هم با مبادله با مواد اولیه با اجناس ساخته شده بدست می آید رفع احتیاج می کردند . ظاهراً داریوش اول ، سازمان دهنده بزرگ امپراطوری ایران بوده است که ، برای نخستین بار مسکوک طلای خالص و تقریباً بدون عیار را که ما به نام دریک می شناسیم دست زده است . با وجود این بعضی گمان می کنند که این مسکوکات در داخل ایران به جریان گذاشته نشده اند ، بلکه مصرف آنها پرداخت حقوق سپاهیان روزمزد و ذخیره خزانه و رفع احتیاج شهرهای کاروان روی بود که همیشه احتیاج زیادی به مسکوک داشتند . از این مسکوکات ، در یونان و آسیا کشف نشده است . مسکوکاتی که همراه با لوحه های طلا و نقره در دو صندوقچه سنگی که در گوشه ای از تالار پذیرائی کاخ آپادانا در تخت جمشید کشف شده از سارد و یونان بوده است .

ساختمان کاخ آپادانا را به زمانی نزدیک سال ۵۱۵ پیش از میلاد نسبت می دهند .

این در صورتی ممکن است که قبول کنیم صدفه قلعه بندی ، پیش از جلوس داریوش پسر ویشتاسب به تخت ایران ساخته شده باشد . در هر صورت در سال ۵۱۵ ق.م هنوز اولین دریک ها زده نشده بودند و ما می توانیم گمان کنیم که مدت ضرب سکه داریوش اول سی سال هم کمتر بوده باشد .

خشایارشا شاه هم به نوبه خود سکه زده است . او هم مانند پدرش نکوشید تا سکه ها یش جنبه هنری به خود بگیرد .

کمانداری که « ملوفور » می نامند ، همیشه به یک وضع در پشت و روی سکه دیده می شود که تاجی « Ciadaris » بسر دارد . بطوری که بیننده را به این فکر می اندازد که شاید کمان دار مزبور خود شاهنشاه باشد .

(Melophore) تشریباً زانو زده و Ciadaris کنگره دار به سر دارد و لباسش را روی زانوی چپ بالا زده به دست چپ کمان ، و به دست راست نیزه کوتاهی گرفته است .)

کماندار روی سکه ، لباسی پوشیده به نام « کندیس » Candys ، که عبارت از نیم تنه گشادی است که گاهی به وسیله کمر بند فشرده شده . نوع این سکه در تمام مدت سلطنت این سلسله یک نواخت باقیمانده پشت آن به شکل بیضی و دارای فرورفتگی است ، به نام « مربع مجوف » که ضرب آن را آسان می کند . در اثر کشف چند دریک ، در یونان و همراه مسکوکات یونانی که تاریخشان قابل تخمین است ، گمان می برند که این دریک ها منصوب به یکی از پادشاهان هخامنشی است . اما کاملاً اطمینان به صحت این حدس نیست .

لوح های گلی که در بایگانی پرسپولیس بدست آمده و به خط آرامی نوشته شده که مربوط به حساب کارهای انجام شده است و محاسبه آن با « شکل » Shekel واحد وزن قدیمی سامی است که در تورات هم نام برده شده و مبادله می شده ، مانند نان شراب ، گوسفند و غیره .

مختصر آن که در دوره هخامنشیان فعالیت پولی تقریباً منحصر به سواحل مدیترانه و برای مبادلات بازرگانی کشورهای بحری صورت می گرفته ، با وجود این دریک طلا و نقره هخامنشیان ، به علت خالص بودن فلز آن ، در همه جا با ارزش و مورد قبول بوده است .

منابع :

۱ - هنر ایران ، اثر پروفسور آندره گدار ، ترجمه : دکتر بهروز حبیبی ، انتشارات دانشگاه ملی ایران .

۲ - باستان شناسی و هنر دوران تاریخی ماد ، هخامنشی ، اشکانی ، ساسانی ، اثر علی اکبر سرفراز - بهمن فیروزمندی ، انتشارات عفاف .